



اساس سوسیالیسم انسان است  
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.  
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن  
اختیار به انسان است.

منصور حکمت

۱۶۲

برای

# یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

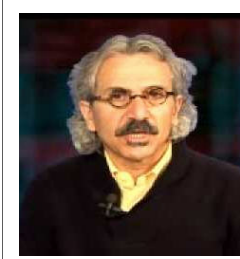
Weekly publication of Worker - communism Unity Party

۲۸ ژوئیه ۲۰۱۰ - ۶ مرداد ۱۳۸۹

چهارشنبه ها منتشر میشود

e.mail: [siavash\\_d@yahoo.com](mailto:siavash_d@yahoo.com)

سردبیر: سیاوش دانشور



## اسناد جنگی آمریکا در افغانستان کدام حقایق را برملا میکنند؟

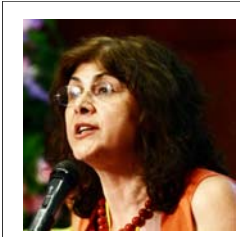
صفحه ۳

علی جوادی



یادداشت سردبیر

سیاوش دانشور



## در بیست و دومین سالگرد نسل کشی سرنگونی و محاکمه سران رژیم، تنها پاسخ عادلانه

صفحه ۵

آذر ماجدی

## پیامدهای تشدید تحریم اقتصادی

تشدید تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی توسط اتحادیه اروپا که از جمله ممنوعیت سرمایه گذاری و انتقال تکنولوژی در پروژه های نفت و گاز و محدودیت بیشتر در معاملات تجاری و بانکی را شامل میشود، برای مردم ایران پیامدهای جدی دارد. این اقدام اتحادیه اروپا که قدمی فراتر از تلاشهای تاکنونی و اقدامات دولت آمریکاست، اولاً نشان داد که اعمال سیاست تحریم اقتصادی تنها در اشکال ضد اجتماعی آن موثر است. معلوم شد که "تحریم هدفمند" که گویا به مردم آسیبی نمیرساند، مانند "موشکهای باهوشی که به مردم اصابت نمیکردند" مسخره است. تحریم با هدف اعمال فشار محسوس اقتصادی و سیاسی صورت میگیرد و اگر این نباشد از پیش شکست خورده است. همانطور که جنگ را نمیتوان به پروپاگاندا جنگی تقلیل داد.



## دمکراسی: تعابیر و واقعیات

مصاحبه با انترناسیونال - ۲

صفحه ۱۰

منصور حکمت

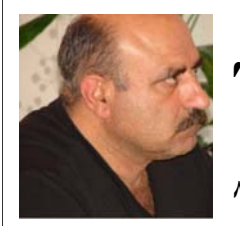


## جنبش های اجتماعی و بحران دولت در آمریکا

صفحه ۷

علی ظاهری

## رادیو ماهواره ای ۲۴ ساعته یک دنیای بهتر



## "رحمان" تدارک چی حکومت "الله!"

صفحه ۸

سعید مدانلو

## کارگران جنرال مکانیک؛ کار پیمانکاری و اخراج

صفحه ۲

## پیامدهای

## تشدید تحریم اقتصادی ...

و تشدید تحریم اقتصادی را مقدمه ای بر بالاتر رفتن امکان حمله نظامی و لذا مطلوبیت خود در چنین سناریویی تلقی میکنند.

بسیار روشن است که اعمال تحریم اقتصادی در این سطح، که بطور زنجیره ای نهادهای اقتصادی مرتبط با آنها را در برمیگیرد، تنگناها و محدودیتهای واقعی برای اقتصاد ورشکسته و بحران زده ایران ایجاد میکند که قربانیان بلافصل آن نه رژیم اسلامی بلکه توده وسیع مردم کارگر و محروم خواهد بود. جمهوری اسلامی و باندهای متفرقه اش که به کل امکانات جامعه چنگ انداخته اند، حتما از نظر سیاسی منزوی تر خواهد شد اما دست بازتری در تحمیل فقر اقتصادی بعنوان یک سلاح سیاسی در سرکوب و زمینگیر کردن کارگران و مردم ناراضی پیدا خواهد کرد. تأثیر تحریم اقتصادی بر تشدید بی ثباتی سیاسی جمهوری اسلامی از تأثیر تحریمهای مشابه بر بی ثباتی دولت صدام حسین در عراق فراتر نمیروند. این تحریمها در عقب راندن جمهوری اسلامی و اوباش حکومتی تأثیری ندارد اما به آنها برای تهاجم به مردم کمک میکند. نه فقط اعمال تحریمهای شدید اقتصادی بلکه فضای روانی تحریم اقتصادی وسیله ای در دست رژیم و مشتی بازاری مرتجع و دلال و سودجو و محترک در چاپیدن مردم است. تشدید فقر و فلاکت مردم نتیجه قطعی تشدید تحریمهای اقتصادی است.

اند و هنوز بر طبل این سیاست میگویند، قبل از هر چیز تصور فرقه ای و ضد جامعه و غیر اجتماعی خود را بنمایش میگذارند. توجیهایت اینها مبنی بر تأثیرات تحریم بر شعله ور کردن نارضایتی مردم و لذا گسترش مبارزه علیه جمهوری اسلامی، توجیهایت بیمارگونه و بشدت ارتجاعی است. اینها "مهدیون" اپوزیسیون هستند که فکر میکنند فقر و فلاکت و استیصال مردم موجد گسترش مبارزه علیه رژیم میشود. نکته ای که حتی اعمال کنندگان تحریم اقتصادی نمیگویند و با تمام جنایتکاری شان پنهان نمیکنند که این تحریمها بر زندگی مردم تأثیر منفی میگذارد. طرفداران تحریم اقتصادی در اپوزیسیون ایران - که بخشا آنها با مخالفت با جنگ توجیه میکنند و یا تحریم اقتصادی را گزینه بهتری از جنگ میدانند- برخلاف توهمات شان از شیپورچی شدن سیاست کشتار جمعی تحریم اقتصادی سودی نمیبرند. آمریکا و اروپا در حال حاضر قصد تغییر رژیم اسلامی و یا اشغال نظامی ایران را ندارند. این تحریمها از جانب اعمال کنندگانش نه تغییر رژیم ایران و نه حتی تغییر رفتار جنایتکارانه اش در قبال مردم را هدف خود قرار نداده است. موفقیت آمریکا و دولتهای غربی در گسترش اعمال فشار به جمهوری اسلامی تحمیل تعادلی جدید به نیروهای اسلام سیاسی در منطقه است.

کارگری جمهوری اسلامی بلکه علیه معیشت و زندگی سراسر فقر خود میدانند. سیاستهایی مانند تحریم اقتصادی و تنش نظامی در منطقه، تنها میتواند بعنوان چماقی علیه مردم بکار رود. بخشهایی از مردم در دهه گذشته امید "آزادی" را به حمله نظامی آمریکا به ایران گره زدند و نتیجه عراق و افغانستان دیگر این توهم را برای هر انسان نیمه معقولی زوده است. طرفداران پرو پاقرص تحریم و جنگ و بمباران اساسا فاکتور مردم در پلاتفرمشان نیست، پیروزی و پیشروی آنها در گرو نابودی جمعی مردم است. پرچم خونین و ننگین آنها تنها میتواند بر تلی از اجساد قربانیان و جامعه ای منکوب شده و مرعوب شده برافراشته شود.

آزادی مردم ایران در گرو اعمال تحریم اقتصادی و قلداری میلیتاریستی تروریسم دولتی نیست، در مبارزه مستقل برای نفی حکومت اسلامی است. مبارزه ای که یک رکن پلاتفرم آن تقابل با اردوهای تروریسم دولتی و غیر دولتی در ایران و منطقه و جهان است. تشدید تحریم اقتصادی و خط تنش نظامی از هر دو سو، سیاستی علیه تلاش آزادیخواهانه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی است و باید قاطعانه محکوم شود.\*

متحدینش منجر نمیشود بلکه تنشها و درگیریهای درون حکومتی را برسر بقای نظام و روش اداره کشور و سیاست خارجی تشدید میکند. تحریم اقتصادی اگر منفعتی برای جمهوری اسلامی دارد اینست که تهاجم اقتصادی به مردم کارگر و زحمتکش و سفره خالی شان را تشدید کند، بر تهاجم سیاسی علیه مخالفین و فعالین بیافزاید و چتر اختناق را در داخل کشور وسیع تر کند. اما در همان حال تأثیرات تحریم اقتصادی و پیامدها و مخاطرات احتمالی دیگر این سیاست، بر کشمکش درونی جناحهای حکومتی می افزاید که جمهوری اسلامی توان تحمل آنها ندارد. واکنش فوری دولت احمدی نژاد به این تحریمها معنی ای جز این ندارد که در قلمرو دیپلماسی جمهوری اسلامی برای کنار آمدن با آمریکا و دولتهای غربی تلاش خواهد کرد. نفس این کنار آمدن برای بخشهای مختلف هیئت حاکمه، حتی متحجرتترین و ضد آمریکائی ترین آنها، هیچوقت سوال نبوده است. تبلیغات حکومتی پیرامون این موضوع نه برسر نفس مسئله بلکه برسر اینست که کدام جناح مذاکره با غرب را مدیریت میکند.

مردم آزادیخواه و طبقه کارگر ایران قاطعانه سیاست تحریم اقتصادی و سیاست تهدید نظامی را محکوم میکنند و این سیاستها را نه فقط در تحکیم رژیم ارتجاعی و ضد

## سایتها

## حزب اتحاد کمونیسم کارگری:

www.wupiran.org

www.wupiran.net

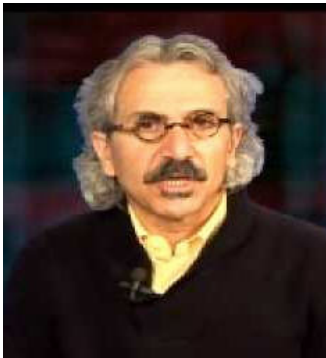
## سایت رادیو یک دنیای بهتر:

www.wupradio.org

## لطفا به اطلاع عموم برسانید!

همینطور واکنش سریع جمهوری اسلامی و اعلام آمادگی بدون پیش شرط برای حضور مجدد در مذاکرات، نشان میدهد که سیاست تحریم اقتصادی به وحدت درون حکومتی در مقابل آمریکا و

سیاست تحریم اقتصادی بعنوان یک اقدام زیانبار برای مردم ایران بدون هیچ ابهامی باید محکوم شود. تحریم اقتصادی یک سلاح کشتار جمعی است. طرفداران این سیاست که تجربه عراق و تراژدی مرگ و میر وسیع را دیده



علی جوادی

## اسناد جنگی آمریکا در افغانستان کدام حقایق را برملا میکنند؟

اما افشای کشتار عناصر بیگناه در جنگ تروریستها نه یک استثناء بلکه یک قاعده است. افشای اسنادی در این زمینه نباید قاعدتا حساسیت زیادی را بر انگیزد. این بیان علنی عملکرد هر روزه شان است. بعلاوه نقش و عملکرد سازمان امنیت پاکستان واقعی است که کتابها در باره آن به نگارش در آمده است. در زمره اخبار نیست. بخشی از حقایق دیرینه تاریخی است. نتیجتا علت را باید در جای دیگری جستجو کرد.

### سوراخ در ماشین نظامی آمریکا

واقعیت این است که سازمان نظامی و جاسوسی آمریکا با یک سوراخ بزرگ در سیستم خود مواجه شده است. بخش قابل ملاحظه ای از اسناد محرمانه سازمان نظامی و امنیتی اش بر ملا شده است. تصویر قدر قدرتی و غیر قابل نفوذ بودن سیستم نظامی و امنیتی اش بار دیگر ضربه خورده است. آیا سازمانهای جاسوسی رقیب در این دستگاه رخنه کرده اند؟ کل سیستم جاسوسی اش برای یافتن افراد و یا شبکه مربوطه به حرکت افتاده است. باید منتظر دستگیری هایی در آینده نزدیک بود. اعلام سایت ویکی لیکس مبنی بر اینکه ۱۵ هزار سند محرمانه دیگر در اختیار دارد نمک بر زخمی است که ایجاد شده است. اما حساسیت مساله در اینجا است که این سوراخ نه از جانب سازمانهای امنیتی "دشمن" بلکه از جانب نیروهای "خودی" و جناحهای رقیب در هیات حاکمه و دستگاه نظامی آمریکا ایجاد شده است. شاید همان جناحهایی که در مقابله با آن ناچار شدند فرمانده

به شلیک انواع موشک و بمب نیست. نه! این جنگی بر سر قدرت سیاسی است. جنگی بر سر سهم خواهی از قدرت سیاسی در منطقه از یک طرف و از طرف دیگر تلاشی برای تحکیم و تقویت هژمونی آمریکا در سطح منطقه و در سطح جهان است. یک ذره آزادیخواهی و برابری طلبی در اهداف هیچکدام از طرفین تخاصم موجود نیست. هر چه هست ارتجاعی و ضد انسانی است. این جنگی است که قربانیانش مردم عادی اند. چه در افغانستان و چه در سطح منطقه. این جدالی است تروریستی از هر دو سو! کشتار مردم عادی و بیگناه مساله ای است که حتی اسناد نظامی و محرمانه افشاء شده این جریانات تروریستی به آن اذعان دارند.

بعلاوه نقش و ماهیت عملکرد دولت پاکستان و سازمان امنیت این کشور چندان پوشیده نیست. این حقیقت که طالبان یک جریان دست ساز سازمان امنیت پاکستان است، بر کسی پوشیده نیست. طالبان جریانی است که شکل گیری و تولدش را مدیون پاکستان است. بدون وجود کمکهای تسلیحاتی و امنیتی پاکستان جریان تا مغز استخوان ارتجاعی طالبان یک روز هم قابل دوام نیست. از طرف دیگر طالبان بزرگترین سازمان تولید مواد مخدر است. تریاک و هروئین یک منبع تامین مالی مهم برای این نیروی مرتجع است. سرپا نگهداشتن تولید مواد مخدر یک رکن مهم تامین مالی سازمان امنیت پاکستان است. اذعان اسناد سری نظامی آمریکا به این واقعیت ضربه معینی به تبلیغات عوامفریبانه دولت آمریکا در قبال متحدین منطقه ای اش است.

و وحشیانه "بگیر و بکش" بخش دیگری از اطلاعات درز شده در این اسناد است. ناتوانی ارتش آمریکا در "جلوگیری از حمایت پنهان نیروهای اطلاعات پاکستان (آی اس آی) به شبه نظامیان" طالبان واقعیت دیگر برملا شده در این اسناد است.

اما آیا روشن شدن این حقایق ساده یک جنگ تروریستی تمام عامل برآشفتگی این نیروهای تخاصم و آدمکش است؟ واقعیت را باید در فرای این واکنش های هیستریک و اولیه جستجو کرد. مساله این است: چه کسی نمیداند که جنگ در افغانستان جبهه ای از تقابل دو قطب تروریستی تخاصم در سطح جهان است که مدنهایت بشریت متمدن را در چنگال خود به اسارت گرفته اند و صدمات جبران ناپذیری بر پیکر جامعه بشری وارد آورده اند. فاجعه ۱۱ سپتامبر کلید این کشمکش و جنگ ارتجاعی را زد. این جنگی برای گسترش "دمکراسی"، با تعبیر عامیانه و رایج آن یعنی بالابردن حقوق مدنی و شهروندی در جامعه، نیست. این جنگی برای خلاصی مردم محروم و ستمدیده در افغانستان از شر اسلام و حکومت اسلامی نیست. این جنگی برای آزادی زن به اسارت گرفته شده در افغانستان از شر طالبان و اسلام نیست. و یا از طرف دیگر، این جنگی برای مقابله با سیاستهای قلدرمابانه و امپریالیستی آمریکا و متحدین اش نیست. جنگی برای خلاصی بشریت از شر ژنرالهای دست به ماشه و آماده

افشای گوشه ای از اسناد نظامی و طبقه بندی شده آمریکا توسط سایت ویکی لیکس با موجی از واکنش در سطح جهان مواجه شده است. سخنگوی دولت آمریکا این افشاگری را "یک اقدام جنایتکارانه" نامیده است. دولت پاکستان همکاری خود در سرپا نگهداشتن و تجهیز طالبان را انکار کرده است. رژیم آدمکشان اسلامی ایران دخالت خود در تسلیح و تعلیمات نظامی به نیروهای طالبان را انکار کرده است. از طرف دیگر سایت ویکی لیکس مدعی شده است که علاوه بر اسناد سری منتشر شده بیش از ۱۵ هزار سند محرمانه دیگر در اختیار دارد. به مسائل متعددی در این زمینه باید پرداخت. مگر چه اتفاقی افتاده است؟ چرا ما شاهد واکنشهای هیستریک و عصبی نیروهای درگیر در این کشمکش هستیم؟ اهمیت این واقعه از جانب نیروهای درگیر و مشخصا هیات حاکمه آمریکا چیست؟

### در لابلای اسناد افشاء شده

وزارت دفاع آمریکا اعلام کرده است که "ارزیابی خسارت های ناشی از انتشار هزاران سند سری درباره جنگ افغانستان توسط وب سایت ویکی لیکس به هفته ها زمان نیاز دارد"؟ هفته ها؟ چرا؟ مگر چه اطلاعاتی در این اسناد موجود است؟ چگونه یک سری اطلاعات "مرد" این چنین عظیم ترین سازمان نظامی جهان معاصر را به تکاپو انداخته است؟ این اسناد به کدام واقعیتهای ارتجاعی این جدال تروریستی اشاره دارد؟ کشتار مردم عادی و افزایش این کشتارها گوشه ای از اطلاعاتی است که در این اسناد نظامی و داخلی نیروهای آمریکا به آن اذعان شده است. سیاست ارتجاعی

## اسناد جنگی آمریکا

در افغانستان کدام حقایق را برملا میکنند ...

کل قوای نظامی آمریکا در افغانستان را برکنار کنند. بر ملا شدن این اسناد به این اعتبار نشانی از تعمیق شکافهای درونی هیأت حاکمه آمریکا است. شکافی که به افشاگری از عملکرد جناح رقیب کار را به افشای اسناد محرمانه نظامی رسانده است.

بعلاوه عکس العمل این نیروها بیانگر واقعیتی در زمینه روش و سبک کار سازمانهای نظامی و دیپلماسی این کشورها است. مخفی و محرمانه بودن سیاستها و عملکرد نیروهای متفاوت این دستگاهها یک اصل "طلایی" آرایش هیأت حاکمه این جوامع است. دیپلماسی سری و غیر پاسخگو یک رکن همیشگی کارکرد این سیستم ها است. هیچ درجه ای از پاسخگویی و اعلام رسمی و علنی حقایق نظامی جایی در این دستگاه ندارد. اکثریت تصمیمات نظامی و استراتژیک توسط محافل غیر انتخابی و غیر پاسخگو و حتی خارج از کنترل مجامع انتخابی این دستگاه اتخاذ میشود.

### ناکامی های سیاست جنگی آمریکا در افغانستان

این سوراخ در عین حال نشانه هایی از ناکامی استراتژی و سیاست جنگی آمریکا در افغانستان را برملا کرده است. آمریکا در دوران اوباما سیاست متفاوتی را در مقایسه با سیاست نئوکانسرونیوها در پیشبرد جنگ علیه تروریسم اسلامی اتخاذ کرد. سیاستی که پایه آن بخش بخش کردن کل جنبش اسلام سیاسی و مقابله با یک بخش آن در درجه اول و ممانعت و تلاش برای خنثی کردن بخش دیگر آن بود. هیأت حاکمه آمریکا تحت رهبری اوباما بر خلاف دوران جورج بوش سیاست خود را بر این ارزیابی استوار کردند که چنانچه

بتوانند شاخه القاعده اسلام سیاسی و طالبان را زیر ضرب قرار دهند و تمام قوای نظامی خود را در درجه اول بر این بخش متمرکز کنند میتوانند به موفقیت های نظامی قابل ملاحظه ای دست پیدا کنند و این پیروزی را سکویی برای جبران شکست سیاست خود در عراق تبدیل کنند. اما این سیاست از قرار از دو زاویه با شکست مواجه شده است. یکی در مقابله با هدف مستقیم خود یعنی طالبان و القاعده و از طرف دیگر در خنثی کردن شاخه اصلی و تعیین کننده اسلام سیاسی یعنی رژیم اسلامی و متحدین اش. اسناد افشاء شده بر هر دو واقعیت انگشت میگذارند. همچنین رقابتها و دعوای جناحهای رقیب در اسلام سیاسی مانع آن نبود که بطور مثال رژیم اسلامی به تعلیم و تسلیح نیروهای نظامی طالبان پردازد و یا به نیروهای القاعده پناهگاه و امکانات عملیاتی ندهد.

اما ناکامی و شکست سیاست جنگی آمریکا در افغانستان بار دیگر بیانگر این واقعیت است که تروریسم اسلامی را نمیتوان با نیروی نظامی و اسلحه در هم کوبید. باید ریشه های آن را نابود کرد. باید مساله فلسطین را حل کرد. باید کشور مستقل فلسطینی را برسمیت شناخت. باید تهاجم همه جانبه به مردم ستمدیده فلسطین را متوقف کرد. باید زمینه های تغذیه اسلام سیاسی را خشک کرد. باید ستون فقرات آن را در هم شکست. باید رژیم اسلامی در ایران را بزیر کشید. و این نه کار جریانات تروریسم دولتی رقیب بلکه کار بشریت متمدن و مردم آزادیخواه و جنبشهای سوسیالیستی در ایران و منطقه خاورمیانه است. کار جنبش کمونیسم کارگری است. \*

## کارگران جنرال مکانیک

کار پیمانکاری و اخراج از کار!

بنا به خبر دریافتی، به دنبال اعمال فشارهای روز افزون از جانب سرمایه داران و عوامل کارفرما علیه کارگران، علیه کارگران زحمتکشی که 4 ماه است دستمزد هایشان را دریافت نکرده اند و حتی از پرداخت مساعده ناچیز به آنها خودداری میشود، طی روزهای گذشته یاری چهره منفور ضد کارگری و مدیران شرکت جنرال مکانیک با گستاخی و وقاحت به کارگران اعلام نموده اند این شیوه کار قراردادی و استقا ده از نیروهای باز نشسته دیگر به سود شرکت نبوده!! و گفته اند 30 نفر از کارکنان باز نشسته ای که بعلت فقر مالی پس از 30 سال کار در حال حاضر هنوز برای تامین نیازهای زندگیشان مجبور به کارند، بعلت عدم کار آبی کافی و توقعات زیاده از حد!!! بایستی از کار اخراج شوند.

کارگران شرکت جنرال مکانیک تا امروز در غالب قراردادهای ظالمانه و یکطرفه با خود شرکت قرارداد منعقد نموده و مشغول بکارند، آن هم قراردادهای یکطرفه و ناعادلانه و سرمایه دار پسندی که فقر و گرسنگی و بیحقوقی مطلق را به زندگی کارگران و خانواده های محرومشان تحمیل نموده است. تازه حضرات انگل و مفتخور در سایه حمایت حکومت جنایت و جنون اسلامی به این هم راضی نیستند و برای دستیابی به سودهای سرشار بیشتر میخواهند کارگران را به سمت کار پیمانکاری و اخراج از کار سوق دهند. آنچه از شواهد بر می آید قرار است در آینده امورات و کارهای بخشهایی از شرکت، از قبیل آلموتور بندی، انبار و خدمات موتوری و... به شرکتهای انگل پیمانکاری واگذار شود. در صورت اجرای این سیاست ضد کارگری در آینده نزدیک جمع کثیری از کارگران بیکار شده و یا ناچار خواهند شد تحت شرایط بسیار بدتر و نامناسبتری با دستمزدهای نازل و کمتری در خدمت سود جویی حضرات سرمایه دار باشند و این بخشی از جنایت همیشگی و سراسری سرمایه داران و حکومت جنایتکار اسلامیانشان علیه کارگران است.

هم اکنون در شرکت جنرال مکانیک بخش پروژه احداث بزرگراه حصارک - بلوار آسیا در غرب تهران، بیش از 200 نفر کارگر قراردادی با قراردادهای 3 ماهه، سفید امضا و یکطرفه و پایه دستمزدهای 303 هزار تومانی در 2 شیفت 12 ساعته و سنگین از 6 صبح تا 6 عصر و از 6 عصر تا 6 صبح مشغول به کارند. کمپ محل زندگی بیش از 60 نفر از کارگران شهرستانی بدون کمترین امکانات غذایی، بهداشتی و استراحتی در همین منطقه مستقر است و مابقی کارگران بدون امکانات سرویس و با مشکلات زیاد از شهرکها و زاغه نشینهای اطراف تهران خود را به محل کار میرسانند. شرکت جنرال مکانیک تحت نظارت باندهای مافیایی و دزد بنیاد مستضعفان حکومت اسلامی میباشد.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۶ مرداد ۱۳۸۹ - ۲۸ جولای ۲۰۱۰

تحریم اقتصادی

سلاح کشتار دستجمعی است!

## در بیست و دومین سالگرد نسل کشی

### سرنگونی و محاکمه سران رژیم، تنها پاسخ عادلانه

آذر ماجدی

بیست و دو سال پیش رژیم اسلامی هزاران زندانی سیاسی را در زندان های مخوف خویش کشتار کرد. خمینی در ششم مرداد ماه ۱۳۶۷ فتوای قتل هزاران زندانی سیاسی را صادر کرد: "کسانی که در زندان های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می کنند محارب و محکوم به اعدام می باشند." این فتوا آغاز دور دومی از نسل کشی در زندان های رژیم اسلامی است.

این فتوا پس از پذیرش آتش بس در جنگ با عراق، بمنظور ممانعت از شکل گیری اعتراضات مردم و نیروهای اپوزیسیون و به بهانه حمله مجاهدین از عراق، صادر شد. بلافاصله پس از صدور این فتوا هر نوع ارتباط زندانی های سیاسی که بالغ بر هزاران نفر می شدند، با دنیای خارج قطع شد. فقط یک هیئت بازپرسی شامل یک قاضی شرع، دادستان انقلاب و یک افسر عالی رتبه اطلاعاتی حق ورود به زندان ها را داشتند.

این هیئت مرگ فقط یک سوال از زنان و مردان جوانی که عموماً از اوایل دهه 60 به "جرم" شرکت در تظاهرات یا داشتن اعلامیه سیاسی به اسارت درآمده بودند، می پرسید. این جوانان زندانی حتی خبر نداشتند که این سوال و جواب ساده دو راهی مرگ و زندگی شان است. پاسخ "غلط" همچون طناب دار بر گردن زندانی جوان حلقه می زد. اگر زندانی بر عقاید سیاسی خود پای می فشرد، چشمانش را می بستند و در گروه های چند نفری به پای چوبه دار فرستاده می شدند. طناب های دار مدام در حال باز و بسته شدن بودند. فرصت نبود. تل اجساد در کامیون هایی ریخته می شد و پنهانی در گورهای دستجمعی بی نام و نشان دفن می شدند. برخی را نیمه جان

ابتدا هواداران سازمان مجاهدین خلق را کشتند، سپس به سراغ زندانی های چپ و کمونیست آمدند. هزاران جوان چپ و کمونیست را "بجرم" کفر و الحاد حلق آویز کردند و در گورهای دستجمعی مدفون کردند. خانواده های این جان باختگان تا چندین ماه از مرگ جگر گوشه گانشان بی خبر بودند. بی خبری از زندان، سایه ترس و اضطراب را بر جامعه کشیده بود. احساس تلخی بر جسم و جان خانواده ها مستولی شده بود. بالاخره، آنچه که تصورش لرزه بر پیکرشان می انداخت، به بیرحم ترین و خشن ترین شکلی بر آنها آشکار شد. یک کیسه پلاستیکی محتوی متعلقات عزیزانشان تمام آن چیزی بود که از عزیزان دلبندهشان دریافت کردند. محل دفن این جانباختگان هنوز آشکار نشده است. این خانواده ها از اجرای مراسم یادبود و عزاداری نیز منع شدند.

چند سالی است که رژیم جنایتکار اسلامی بمنظور مدفون کردن شواهد و مدارک این نسل کشی دست به نابودی گورستان هایی که پیکر این جانباختگان را در خود جا داده است، مشغول شده است. در ۲۰ و ۲۷ دیماه ۱۳۸۷ بولدوزهای دولتی در گورستان خاوران به تخریب قبرهایی پرداختند که خانواده های قربانیان بر اساس حدس و گمان برای عزیزان خود ساخته بودند.

نسل کشی دهه 60 یکی از سیاه ترین صفحات قتل و جنایت در تاریخ معاصر جهان

است. در این دهه نزدیک به صد هزار انسان، در میان آنها هزاران کودک، به فجیع ترین شکلی به قتل رسیدند. زندان های مخوف، شکنجه های وحشیانه، قتل عام زندانیان، گورهای دستجمعی بخشی از کارنامه خونین و سیاه این رژیم و تمام رهبران و کار بدستان آن است. ابعاد وحشیانه این جنایات هنوز کاملاً افشاء نشده است. اما همان بخشی که به بیان درآمده، سایه سیاه وحشت را بر اذهان مستولی می کند. برای ثبت در تاریخ، بمنظور اجرای عدالت، باین خاطر که یازماندگان این قربانیان بتوانند به یک آرامش نسبی دست یابند، این جنایات باید در یک تریبونال علنی بازگو شود و مسببین آن، یعنی تمام کاربدستان این رژیم سیاه، محاکمه و به مجازات برسند. این یکی از اولین اقدامات مردم پس از سرنگونی رژیم اسلامی است.

اما در اینجا باید اشاره کوتاهی داشت به آن کسانی که مذبحخانه می کوشند بخشی از این کاربدستان را از میان آدمکشان بدر برند و در میان قربانیان جا بزنند. اصلاح طلبان حکومتی، اپوزیسیون پرو رژیم، با زبلی و تزویز خاصی که از خصوصیات ژنتیک اسلامیت ها و جریانات از قبیل توده ای - اکثریتی ها است، دارند از طریق یک شامورتنی بازی، موسوی و شرکاء را در میان "معصومین" جا می زنند. انگار نه انگار که موسوی در تمام دهه شصت در زمره مقامات بالا و اصلی رژیم و نخست وزیر بوده است. کربوبی و خاتمی از نزدیکان خمینی و از کار بدستان همیشگی رژیم بودند؛ بهزاد نبوی سخنگوی دولت، سازگارا از بنیان گذاران سیاه و بقیه باند که برخی اکنون نام "مخزن فکری" جنبش سبز بر خود نهاده اند، همگی در گوشه ای از این حکومت مرگ و نسل کشی کار بدست بودند.

تمام این تلاش ها معطوف به ایجاد یک فراموشی کلکتیو در جامعه است. دارند بخشی از تاریخ سیاه کشور را پاک می کنند، دستکاری و بازنویسی می کنند. وگرنه چگونه می توان جرئت کرد و جمهوری اسلامی زمان "امام" را به مردم وعده داد؟ جمهوری اسلامی مطابق با قانون اساسی، "جمهوری اسلامی



نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد؟" این وقاحت بر فعالیت های شبانه روزی این دار و دسته مزور اسلامی متکی است. جا دارد یک جمله از گفته های میرحسین موسوی خط امامی را در رابطه با کشتار مرداد و شهریور 67 یاد کنیم. در دی ماه 1367 یک روزنامه اطریشی در مورد قتل عام تابستان از میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت سوال می کند. موسوی چنین پاسخ می دهد: "آنها قصد داشتند به قتل و کشتار مردم ادامه دهند و ما ناچار بودیم مانع اجرای این توطئه شویم. در چنین مسائلی ما به کسی رحم نمی کنیم".

مثالهای بسیاری از اینگونه "رشادت های" خط امامی در بایگانی ها موجود است. اما همین یکی باید برای خجالت دادن و خاموش کردن پادوهای ملی - اسلامی، اصلاح طلبان حکومتی و همچنین نیروهای چپ سازشکاری که اخیراً به سهم خود برای قاچاق کردن موسوی در میان مردم و "انقلاب مردم" تلاش های بسیاری کردند، کافی باشد. ما به سهم خود قاطعانه خواهیم کوشید که تاریخ همانگونه که هست بازگو شود و به ثبت رسد. ما اجازه نخواهیم داد که این جانپان را از محاکمه و مجازات بدر برند. ما هر گونه مانعی که در مقابل جنبش مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی و برای آزادی، برابری و رفاه ایجاد شود، به کنار می زنیم. حزب اتحاد کمونیسم کارگری با پایداری و استواری در جهت سرنگونی رژیم و سازماندهی یک انقلاب کارگری، که تنها راه تضمین یک جامعه آزاد، برابر و مرفه است، مبارزه می کند.

به حزب بپیوندید. \*

# کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!



رضا شهابی



بهنام ابراهیم زاده



منصور اسانلو



ابراهیم مددی



سعید ترابیان



مهدی فراخی شاندیز

کتاب **کنترل کارگری** را از سایت حزب دریافت و توزیع کنید!

## کمونیسم کارگری

اصول اعتقادی و آرمان اجتماعی کمونیسم کارگری بر نقد ارکان اقتصادی و اجتماعی و فکری نظام سرمایه داری متکی است. نقدی از زاویه طبقه کارگر مزدی در این جامعه و به این اعتبار حقیقی و انقلابی. تلقی زحمتکشان و تولید کنندگان غیر پرولتر از آزادی و برابری و سعادت بشر، چه امروز و چه در جوامع پیشین، به ناگزیر انعکاسی از مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه و موقعیت خود آنان در رابطه با تولید و مالکیت است. تلقی برده از آزادی بناچار چندان از لغو برده داری فراتر نمیرفت و تجسم رعیت یا صنعتگر خرده پای شهری از برابری چیزی بیش از برابری در حق مالکیت نمیتوانست باشد. اما، با ظهور پرولتاریا بعنوان توده عظیم تولید کنندگان فارغ از هر نوع مالکیت و سائل تولید، طبقه ای که اسارت و استثمار اقتصادی اش، دقیقاً بر آزادی حقوقی اش بنا شده است، افق آزادیخواهی و برابری طلبی از اساس دگرگون شد. پرولتاریا نمیتواند آزاد شود بی آنکه جامعه بطور کلی از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تقسیم طبقاتی رها شود. برابری امری نه صرفاً حقوقی، بلکه همچنین و در اساس اقتصادی - اجتماعی است.

انتقاد پرولتری به سرمایه داری و جهان نگری و مبارزه سیاسی آزادیخواهانه و رهانبخش کارگری که قریب دو قرن قبل در شکل مشخص کمونیسم کارگری ظهور کرد، با مارکسیسم به انسجام و شفافیت و قدرت نظری عظیمی دست یافت. جنبش کمونیسم کارگری در تمام طول تاریخ خویش با مارکسیسم و نقد مارکسیستی به جامعه سرمایه داری پیوندی عمیق و ناگسستنی داشته است. کمونیسم کارگری جنبشی اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انتقاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و مصائب آن را نمایندگی میکند.

اهداف و برنامه عملی این جنبش بر نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، بعنوان آخرین، مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مبتنی است.



پیچیده تجارت جهانی خواست  
مشخص این دسته است.

سومین جنبش به چیزی مربوط می  
شود که مخالف مداخله گسترده  
حکومت در زندگی خصوصی،  
خانواده و اجتماعات محلی دانسته  
می شود. نهضت مدارس خانگی  
نمونه ای از این مورد است. یا  
سازمانهایی چون "حقوق محلی" و  
"بهره برداری معقول" بر علیه رشد  
دست اندازی دولت آمریکا به حریم  
خصوصی شان مبارزه می کنند.

همچنین زد و بند دولت آمریکا با  
نهادهای ارتجاعی چون سازمانهای  
متنوع ضد سقط جنین، ضد  
همجنسگرایی، سازمانهای راسیست  
چون سفیدپوستان اونجلیکال به یک  
جنبش اجتماعی نافی این تاجر  
دامن زده است. تشکیل سازمانهای  
فمینیست، آزادی همجنسگرایی و  
پایان مردسالاری به جنبشی علیه  
سیاستهای لیبرالی کشیده است که تا  
حدی قدرتمند هست که کل  
مشروعیت دولت و نهادهای مسیحی  
را زیر سوال برده است. این نقد  
اجتماعی آنگاه رادیکال تر می شود  
که با اعتراض علیه اختلافهای  
طبقاتی و نژادی علیه کارگران و  
مهاجرین و فقرا همراه می شود. به  
همین دلیل است که جنبش رادیکال  
کارگری کل دستگاه دولت را نشانه  
می گیرد و این خود تبلوری از  
تضادهای حل نشدنی طبقاتی و  
اجتماعی را بدست می دهد. برنامه  
های تأمین اجتماعی و حمایت  
درمانی که حدود دو سوم بودجه  
دولت را بخود اختصاص می دهد  
علا هیچ پاسخ مشخصی به رفع  
نیازهای مردم نداده است. تمام جناح  
های دولتی و سرمایه داری بیکاران  
و فقرا را به نوعی "مایه شرم"  
جامعه می دانند و انگلستان دوره  
ویکتوریا و تعصبات اخلاقی آنرا  
الگو قرار می دهند. در کثیف ترین  
توجیه کارگران را دارای ضریب  
درجه هوشی پایینی معرفی می کنند  
که این امر باعث ماندن در شرایط  
فعلی شان است. نمونه دیگر از این  
سیاستهای ارتجاعی "بسپج مردان  
سفید پوست خشمگین" نام دارد که  
علیه اصلاحات مثبت در زمینه  
گسترش حقوق زنان قدم بر می  
دارند که این خود به رشد گسترش

## جنبش های اجتماعی و بحران دولت در آمریکا

علی ظاهری

در عرصه سیاست داخلی دولت  
آمریکا امروز با بحران عمیق و  
جدی روبروست. اکثریت وسیع  
آمریکاییها همدستانند که واشنگتن  
(دولت فدرال) نهادهای بیهوده، غیر  
موثر و حافظ منافع خاص و پر از  
سیاستمدارانی است که فقط به  
منافع خود می اندیشند و حاضرند  
برای انتخاب شدن هر حرفی  
بزنند. بی اعتمادی به واشنگتن  
سد عظیمی در برابر کوشش  
حزب دموکرات و دولت اوباما  
برای جلب حمایت از اقدامات  
جدید دولت برداشته است. حتی  
اقداماتی که با هدف مبارزه با عدم  
امنیت اقتصادی از طریق گسترش  
آموزشهای حرفه ای یا خدمات  
بهداشتی و درمانی تضمین شده  
انجام می شوند. در حال حاضر  
دشمنی با دولت به گفته خود  
نویسندگان روزنامه های  
آمریکایی جزیی از فرهنگ  
آمریکایی است. دقیقاً همین شکاف  
میان جامعه و دولت بحران  
سیاسی دولت را نشان می دهد.

در این میان می توان به  
نهضتهایی چون میلیشیای  
آمریکایی، حقوق محلی، نهضت  
بهره برداری معقول و تحرکات  
اتحادیه های کارگری اشاره کرد.  
سعی مفسرین و ایدئولوگ های  
دولت آمریکا در این است تا  
خصلت اجتماعی و اقتصادی این  
جنبش ها را زیر تحرکات میهن  
پرستانه دفن کنند. اما هیچ کدام از  
این سیاستهای محافظه کارانه تا به  
امروز قادر به مهار این چرخش  
سیاسی در درون جامعه آمریکا  
نشده است. شناسایی این جنبش  
های اجتماعی به درک این مسئله  
کمک بیشتری خواهد کرد.

اولین جنبش اجتماعی نیرومند  
عبارتست از جنبش کارگری:  
نارضایتی و نا امنی اقتصادی،

اعتراضات متناهی از سوی  
شهروندان آمریکایی جواب داده  
می شود. آنچه که مشخص است  
دولت آمریکا رفته رفته به سمت  
مبدل شدن به دستگاه سرکوب این  
طبقات خطرناک تبلیغات وسیعی  
هر روزه براه می اندازد. حربه  
های ایدئوژیکلی چون تاکید بر  
کمک های داوطلبانه و خیریه  
توسط اعضای جامعه به عنوان  
جایگزینی دولت در پاسخ به  
مشکلات رفاهی فقط همین شانه  
خالی کردن و پوچی سیستم دولتی  
سرمایه داری در آمریکا را تحت  
عنوان های توخالی عمل به  
مسئولیت فردی توجیه می کند.

اما این فقط یک طرف مسئله  
است. این جنبش های اجتماعی از  
پایین ترین سطح اعتراضات مثل  
نقد دولت رفاه تا رادیکال ترین  
بخش آن مثل نقد جهانی شدن و  
انعطاف پذیری کار، علیرغم  
محدودیت ها در نقد روشن  
مناسبات سرمایه اری، با منافع  
بی قید و بند سرمایه داری در  
شرکت های بزرگ و کوچک  
مخالفند که این تضاد را در دولت  
فدرال آمریکا خلاصه می کنند. به  
طور کلی سیاست های محافظه  
کارانه ای چون لیبرترین و  
گسترش و رونق سرمایه داری  
در سطح کشوری و در بازار  
جهانی مستلزم خفقان و سرکوب  
این جنبش اجتماعی بپاخاسته  
است. مصداق این ارتجاع سیاسی  
گسترش قدرت دستگاه مسیحی بر  
روی نهاد های حکومت های  
محلی و ایالتی است که دولت را  
ابزاری برای خدایی ساختن  
جامعه معرفی می کند و سعی  
دارند جنبش برابری طلبی طبقاتی  
را به محاق ببرند. یک روز با  
ایدئولوژی ها



نمیشد. "رحمان" نیز بنام خدای مشترک مجموعه دیگری از قبایل آسمانی بود و تندیس زمینی نداشت. در بدو گزینش "رحمان" توسط محمد به عنوان خدای آلترناتیو مکه، سران قریش یکی به این دلیل که این خدا غریبه است و متعلق به قبایلی یمنی است از در مخالفت با او در آمدند. با تحویل داده شدن قدرت از "رحمان" به "الله" در مدینه، سران قریش که محمد آنها را "مشرکین" میخواند غرق خنده شدند که محمد خود مشرک شد. منتها محمد با انتخاب "الله" هم از پس سرکوب بیرحمانه و به انقیاد در آوردن قبایل مدینه و حوالی آن بر آمد و هم به این وسیله به سران قریش در مکه چراغ سبز داد. سران قریش دوخدایی دین محمد را مورد مضحکه قرار داده بودند. سوره توحید کوششی است که محمد برای تأکید بر یکتا بودن "الله" آورده است و سر "رحمان" در اینجا بی کلاه ماند. منتها "رحمان" از صحنه حذف نگردید و تنها نقش دیگری در سیاست اسلامی به او محول شد.

در حقیقت "رحمان" خدای اسلام در اپوزیسیون است و "الله" خدای حاکم. خمینی زمانی که در پاریس بود به عینه خدای "رحمان" را نمایندگی میکرد و وعده های خوشایندی میداد. تا سی خرداد شصت و هفت، قریب به دو سال طول کشید تا او توانست "الله" و سیاست او را یکه تاز میدان کند. در مقابل سوالی که از او در این مورد شده بود پاسخ داد که "خدعه کردم". او کاملاً از کار پیغمبرش آگاهی داشت. هیچگونه احساس شرمندگی هم از بابت این اعترافش به او

عالم برای ترمرد مردم از احکامش تندیهاتی داشت که هیچگونه عذوفت انسانی در آن جایگاهی نداشت و در آن دنیا جهنمی داشت که فوق العاده خوفناک بود. خدعه کردن، مکر ورزیدن، کلک زدن و کلک نخوردن از خصوصیات بارز "الله" است که محمد از بازگو کردن آنها در قرآن ابایی ندارد. به لحاظ تاریخی "الله" کهن ترین و یا از کهن ترین خدایان صحاری شبه جزیره عربستان است. در اصل قبایل کلدانی و آشوری که در گذشته ساکن قسمتهای مرکزی و شمالیتر شبه جزیره بودند، قبل از اینکه به نواحی سومر و اکد در بین النهرین کوچ کنند، صاحب و نگهبان تندیس کوچ (بت) "الله" محسوب می شدند. زمانی نزدیک به پنج هزار سال پیش با کوچ قبایل مذکور "الله" دیگر تندیس زمینی نداشت. رفته رفته به مثابه خدایی آسمانی و نادیدنی درآمده بود و در هیچ کجا بت معینی بنام "الله" حضور نداشت. قبایل کلدانی و آشوری نیز "الله" را به نفع خدایان سومری و اکدی از دست دادند. خدایان سومری قواعد و فقه (قوانین مدنی و قضایی و جزایی و ازدواج و خرید و فروش و غیره) کاراتری در زندگی اجتماعی داشتند. داستان ابراهیم که خود کلدانی الاصل است صورت اغراق آمیز و اسطوره شده مقاومت "الله" و طرد شدنش در مقابل خدایان سومری و اکدی است. از آنجایی که پیغمبران و اسکاالهای عهد عتیق قبایل یهودی نیز مدعی ابراهیم به مثابه اولین پیغمبر دین خود بودند، بسیاری "الله" و "یهوه" را در بدو پیدایش یکی میدانند. خاستگاه اولیه قبایل یهودی نیز نواحی مرکزی و شمالی شبه جزیره عربستان دانسته شده و عمده قبایل یهودی در همان زمانها به اردن و نواحی لبنان امروزی کوچیدند. داستان حضور قبایل یهودی در مصر کاملاً بی اساس است و چیزی جز افسانه پردازی پیغمبران و خاخام های یهودی نیست.

محمد از بدو کار ناگزیر به گزینش "رحمان" برای نفی خدایان موجود بود. نمی شد "الله" را که فوق العاده قهارتر و جبارتر از خدایان موجود است خدا اعلام کرد و نماینده اش شد. کسی دور خدای قهارتر جمع

## "رحمان" تدارک چی حکومت "الله"!

سعید مدانلو

میترساند ولی چندان صاحب احکام قتال و کشتار، غنیمت گیری و برده سازی نیست. اگر تنها "رحمان" را به مملکت ما می انداختند ما الان میگفتیم بسیار خوب، خودت گفتی "لااکراه فی الدین". ما هم دین نداریم، مجبور هم نیستیم دین انتخاب کنیم! ولی کار اسلام به اینجا خاتمه پیدا نمیکند. اگر میخواهید تنها "رحمان" را داشته باشید ناچارید نزدیک به هجده سال از بیست و سه سال طول زمان رسالت محمد کم کنید.

محمد که از ابتدا مثل بیشتر پیغمبران پیش از خود قصد تشکیل حکومت بزرگتری را داشت به مدینه که رسید، مردم تعدای از قبایل به او و خدای "رحمان" پیوستند و دور و بر خودش قدرتی را حس کرد. محمد قدر این قدرت را دانست و بدون هیچ مقدمه ای پای "الله" را به میان کشید و او را خدای اسلام اعلام نمود. او که از ابتدا با مسیلمه قول قرارهایی مبنی بر نوعی از اشتراک در پیغمبری گذاشته بود با فرستادن یک تیم ترور در لباس دوست، او را در خواب کشت و سجاج نیز در زمان عمر به دست لشگری که او به یمن فرستاد کشته شد.

الله" خدای مشترک مجموعه قبایل موسوم به "مُضَر" بود که عموماً ساکن مکه و مدینه و اطراف آن و نواحی مشرف به سواحل دریای سرخ بودند. قبیلۀ قریش نیز یکی از همین قبایل بود. "الله" بسیار قهار و بی گذشت بود. او بسیاری از احکام "رحمان" را به صراحت نقض کرد و نازک دلبهای او را از ساحت حکومت خود زدود. او در این

این روزها میرحسین موسوی و سایر منادیان مکتب سیاست اسلامی او در اپوزیسیون جناح حاکم، امثال کندیور و احمد قابل و مهاجرانی و غیره و ذالک هر بار قبل از اینکه چیزی گفته باشند جناح خود را نماینده "اسلام رحمانی" معرفی میکنند و در پایان گفتارشان نیز روی نسبت خود با همین عبارت تأکید چند جانبه میگذارند.

واقع قضیه این است که محمد ابن عبدالله قریب به پنجسال اول اعلام رسالت، خودش را پیغمبر خدایی به اسم "رحمان" (الرحمان) معرفی میکرد. در این مدت هنوز "الله" پایش برای حکومت کردن وسط کشیده نشده بود و خبری از او در قرآن نیست. "رحمان" یکی از صفات الله به معنی بخشنده و رحم کننده نیست. در واقع امر، "رحمان" برای خودش یک خدای معین دیگری است که خود قبل از ادعای محمد به برگزیده شدن از جانب او، خدای مشترک مجموعه قبایلی به نام قبایل "ثمیمه" و ساکن یمن بود. همزمان با محمد مردی به نام مسیلمه و زنی به نام سجاج هر دو در یمن مدعی پیغمبری از جانب همین خدای "رحمان" شدند. مسیلمه و سجاج قدری با هم جنگیدند و نهایتاً صلح کردند به نحوی که با هم ازدواج کردند.

پر بدک نبود! ایکاش این یکیش نصیب ما میشد! به خصوص که "رحمان" در مقام مقایسه با خداهای دیگر موجود آنزمان به مراتب خوی کمتر درنده ای داشت. "رحمان" جهنم هم داشت ولی مدام آنرا به رخ پیروانش نمیکشید. بسیار بخشنده بود. "لااکراه فی الدین" بود. به قول خودش طرفدار مستضعفین بود. او هرچند که مشرکین و خطاکاران را از جهنم سوزان



## جنبش های اجتماعی و بحران دولت در آمریکا ...

و منافع گوناگون براه می افتند و روز دیگر نوید "امنیت ملی" می دهند و بخشی از شعارهای جنبش ضد سرمایه داری را تصاحب می کنند. اما عمق این بحران تا جایی است که نداشتن پاسخ اقتصادی اجتماعی امروز نه فقط کارگران بلکه کشاورزان آمریکایی که از درجه ای رفاه نسبی در سالهای گذشته برخوردار بودند را هم به عرصه مبارزه کشانده است.

به گفته سخنگویان دست راستی حزب جمهوریخواه در پس تمامی این نهضت های در حال افزایش ترس از دنیایی نهفته است که رشته کل امور از دست خارج شود. مردم احساس می کنند کل شالوده اقتصادی زندگی آنها از هم پاشیده است و کنترلی بر زندگی خود ندارند و دیگر نمی توانند آینده خود را به دست خود بسازند. در یک برش اگر از صدها عرصه اعتراضی چون اصلاح مالیات و فدراسیون ملی کسب و کار و انجمن ملی برای از بین بردن کنترل کلی دولت بر پول و اقتصاد بگذریم، سرمایه داری در آمریکا در یک بحران عمیق و جدی دست و پا می زند. بحران مالی فقط گوشه ای از این واقعیات اجتماعی است. در جایی که کشورهای چون کوبا شبانه روز مورد حمله تبلیغاتی قرار می گیرند شهروندان آمریکایی از

شرایط بعضاً مشابه و اسفناکتری برخوردارند. رویاهای سرمایه داری امروز فقط به کابوسی شبانه روزی برای طبقه کارگر و مردم در آمریکا بدل شده است. حزب دموکرات و امثال او با فقط قرار است برای این نظام ارتجاعی عمر بیشتری بخرند و با عوامفریبی جبهه نبرد طبقاتی را به عرصه های دیگری منحرف کنند. اما آنچه که امید بخش است عرصه عظیم مبارزه اجتماعی است که ریشه در زندگی خود کارگران و شهروندان آمریکایی دارد. امروز گسترش ارتباطات اینترنتی نقش مهندسی افکار عمومی سی ان ان و دیگر نهادهای ارتجاعی را به مخاطره انداخته است. نقش سنتی حمایت از سرمایه داری و صنایع نظامی امروز برای مردم در آمریکا پیشیزی نمی ارزد.

سرمایه داری در آمریکا می رود تا با یکی از جدی ترین چالش های سیاسی و تاریخی اش تعیین تکلیف کند. حتماً وقت آن است که بار دیگر به تڑهای مارکس در رابطه با شروع انقلاب جهانی در آمریکا نظر دیگری انداخته شود.\*

## "رحمان" تدارک چی حکومت "الله"!

دست نداد. واگذاری تمام و کمال قدرت از "رحمان" به دستهای قدر قدرت "الله" تنها یک "خدعه" مایه اش است و این یک امر کاملاً مشروع در سیاست اسلام است. این "الله" است که از سی ام خرداد شصت مأموریت یافت گردش سرمایه و تامین سود و کانالیزه کردن آن به مجراهای مورد نظر خود را با تمام قوانین منبعث از احکام قرآنی و فقهی مورد لزوم آن به عهده بگیرد و به اینجا برساند که همگان شاهد آنند.

تمام طول هشت سال ریاست جمهوری خاتمی، آنکه حکومت میکرد و میکوبید و کار حکومت اسلام را پیش میبرد، "الله" و سیاست او بود. "رحمان" تنها لبخند میزد و کاری از او جز اینکه دست آخر خود را تدارکچی حکومت "الله" معرفی کند، ساخته نبود. اتفاقاً وظیفه ای که به عهده داشت جز این چیز دیگری نبود. در اسلام به "رحمان" وظیفه دیگری محول نشده. در حکومت اسلامی جای برای حکومت "رحمان" در نظر گرفته نشده. او تنها خدای اسلام در اپوزیسیون است. به نظر نمی رسد سران و "دگر اندیشان" اسلامی در کسوت نمایندگی "اسلام رحمانی" بتوانند در مقابل حکومت "الله" آینده ای بجز قرار داشتن در موضع شکوه و عزاداری برای خود متصور باشند؟ آنها آدمهای احمقی به نظر میرسند که این را درنیافته باشند. مگر اینکه خودشان را عمداً به حماقت بزنند.

تو گویی همه شان از اصولگرای طوق تا سبز کم رنگ از خواص و نقش سیاسی متفاوت "رحمان" و "الله" در شرایط مختلف بهتر و بیشتر از من و شما خبر دارند. آنها اسلام و اجزایش را بهتر از بقیه ما شناخته اند. منتها این بار هر دو در بن بست اند. "الله" دیگر فرصت و موقعیتی در اختیار ندارد تا برای "رحمان" نقشی در حکومت قائل شود. "رحمان" برای "الله" نقش خروس بی محل را پیدا کرده است. فصل بازی اسلام با هر دو خدایش سر آمد. اینرا نیز هر دو طرف باید دریافته باشند. تنها "الله" مانده است که تا آنجا که از او ساخته است به فجع ترین و مشمزه کننده ترین وجه ممکن جیوانانه آدم کشی کند بلکه عنقریب احمدی نژاد در نقش رکابدار امام زمان و در معینش رحیم مشایی در نقش خر دجال که قبل از ظهور مهدی موعود سر و کله اش پیدا میشود و مردم کفر زده را قلقلک میدهد و کمک میکند تا مردم در کفرشان هرچه بیشتر بمانند، بلکه این دو شهسوار عمود دار خیمه اسلام توانستند حضرتش را برای نجات حکومت دین مبین یک جورهایی ظهورش بدهند!

بیست و هفتم جولای ۲۰۱۰

## آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری میبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>  
[www.m-hekmat.com/](http://www.m-hekmat.com/)

## به حزب اتحاد کمونیسم کارگری

### کمک مالی کنید!

Bank : Wells Fargo Bank – N. America ,  
Routing Number : 121 000 248 ,  
Account Number: 36 48 46 88 52



فرد را مانع شود. لیبرالیسم نقطه عزیمت خود را حراست از اختیار و آزادی عمل فردی در برابر دست اندازی حکام، دولت و "جامعه" تعریف میکند. از این مجرا آزادی های فردی و حقوق مدنی معنی جدید و البته جالبی پیدا میکنند. اصالت فرد و آزادی فردی در مورد طبقه بورژوا به نبود قوانین و نهادهایی تعبیر میشود که مانع آزادی عمل سرمایه و فرد سرمایه دار در فعل و انفعالات اقتصادی باشند. از طرف دیگر، در قبال طبقه کارگر، آنجا که خبری از مالکیت و اختیار داشتن فرد بر وسائل تولید نیست، اصالت فرد به ضرورت افراد و اتمیزاسیون فرد کارگر در برابر سرمایه ترجمه میشود. لیبرالیسم کلاسیک در رابطه با سرمایه، خصوصی گرا و مخالف دخالت دولت در اقتصاد است. مخالف تابع کردن سرمایه خصوصی و فرد بورژوا به هر نوع قانون و مقررات ماوراء قوانین بازار است. از طرف دیگر در قبال کارگران، لیبرالیسم مخالف ابراز وجود دسته جمعی و مخالف تابع شدن فرد کارگر به سیاست اتحادیه و تشکل کارگری است. من و شما ممکن است خیال کنیم اتحادیه داشتن به امر تحقق بخشی از حقوق "طبیعی" و مدنی کارگران کمک میکند. لیبرالیسم کلاسیک، اما، این را ناقض آزادی فرد کارگر برای تصمیم گیری در مورد نحوه فروش و استفاده از آشکارا ارتجاعی لیبرالیسم و این تفسیر دست راستی از آزادی فردی، که تحت لوای ارج گذاشتن به اختیار فرد و تلاش و ابتکار فردی، مسئولیت مطلق هر فرد در قبال سهم و سرنوشت اش در دنیا و رها شدنش به تقلائی فردی را تبلیغ میکند، در مکتب لیبرتاریانیسم،

انعکاس و اشتقاقی است از اصولی که این مکتب در زمینه اقتصادی و طبقاتی اعلام میکند. لیبرالیسم بعنوان ایدئولوژی سرمایه داری و اصالت بازار در مقابل نظام اقتصادی فنودالی به میدان آمد. تقدس مالکیت خصوصی بورژوایی و آزادی فرد، بعنوان تجسم انسانی مالکیت خصوصی و یک اتم اقتصادی، در عرصه فعل و انفعال اقتصادی در بازار، بنیاد لیبرالیسم است. جانبداری از آزادی های فردی و مدنی در تئوری سیاسی لیبرالیسم، انعکاس دفاع این مکتب از آزادی عمل اقتصادی و سیاسی فرد بورژوا در جهان واقعی بازار است. واضح است که این بنیاد صریحا طبقاتی، که آشکارا از اقتصاد سیاسی سرمایه داری دفاع میکند، نه فقط دامنه جانبداری این جریان از آزادیها و حقوق سیاسی را محدود و مشروط میکند، بلکه معنی و تفسیر خاصی هم به آنچه در خصوص آزادی های سیاسی گفته میشود میبخشد. آنچه در میان همه احکام لیبرالیسم مقدس و خدشه ناپذیر است، آنچه که تعبیر و تفسیر برنمیآورد، مالکیت خصوصی بورژوایی است. مقدس ترین و "طبیعی ترین" حق فرد برای لیبرالیسم حق مالکیت است. وقتی به این فکر کنیم که مالکیتی که بدینسان تقدیس میشود، از یک طرف مبتنی بر نقد و رد نوع دیگری از مالکیت، یعنی مالکیت اشرافی و فنودالی، است و از سوی دیگر وابسته به وجود یک طبقه عظیم فاقد مالکیت در جامعه جدید مورد نظر لیبرالیسم است، روشن میشود که چگونه موضوع بحث این مکتب در واقع توجیه و تقدیس موقعیت و قدرت بورژوازی و ترسیم یک روینای سیاسی متناسب با کاپیتالیسم است. روشن میشود که چگونه "جامعه مدنی" مورد دفاع لیبرالیسم چیزی بیش از انعکاس حقوقی بازار نیست و چگونه حقوق "طبیعی" مورد نظر لیبرالیسم حقوق بورژوایی فرد و در تحلیل نهایی امتیازات فرد بورژواست. لیبرالیسم، در نسخه اولیه و انگلیسی آن، مبتنی بر آنچیزی است که اصطلاحا، و بنظر من با تفسیری مکانیکی، "آزادی منفی" نام گرفته است. یعنی آزادی از موانع و قیود (و از جمله قوانین و مقررات) خارجی که میتواند حرکت آزادانه

## دمکراسی: تعابیر و واقعیات

مصاحبه با انترناسیونال - ۲

منصور حکمت

### بخش دوم

**انترناسیونال:** احکام پایه ای لیبرالیسم و حقوق "طبیعی" مورد نظر این مکتب در خطوط اصلی چیست؟ چگونه لیبرالیسم در تعریف این حقوق امتیازات بورژوازی را حراست میکند؟

**منصور حکمت:** بخشی از این احکام همانهاست که امروزه بعنوان بديهيات حقوق بشر و آزادی های مدنی از آن صحبت میشود. آزادی بیان و اندیشه، آزادی تجمع و تشکل و لیستی از آزادیهای فردی از جمله احکام اساسی لیبرالیسم کلاسیک هستند. یادآوری میکنم که اینجا دارم از لیبرالیسم کلاسیک بعنوان یک مکتب حرف میزنم و نه از لیبرالها و احزاب لیبرال که ممکن است به هیچیک از اینها سرسوزنی متعهد نباشند.

لیبرالیسم و مطالبات و اصولی که با لیبرالیسم تداعی میشد در صدر مبارزه بورژوازی رو به عروج علیه قیود فنودالی و موازین سلطنت های مطلقه قرار داشت و برقراری این حقوق، و یا حتی برقراری نیم بند این حقوق و پذیرش فرمال آنها بعنوان حقوق طبیعی در جامعه یک پیشرفت اساسی به نسبت اوضاع پیشین تلقی میشود.

اما مساله نه به اینجا ختم میشود و نه اینگونه حقوق جوهر اصلی لیبرالیسم را تشکیل میدهند. آزادیهای مورد بحث مکتب لیبرالی در قلمرو سیاست و دولت، در واقع

دمکراسی: تعابیر و واقعیات متن گفتگویی با منصور حکمت در باره دمکراسی است که اولین بار از اسفند ۱۳۷۱ تا مرداد ۱۳۷۲، فوریه تا ژوئیه ۱۹۹۳، در شماره های ۴ تا ۷ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد.

این دورانی بود که بدنبال فروپاشی اردوگاه بلوک شرق، دمکراسی چه از جانب دولتها و آن زمان توسط رونالد ریگان و مارگرت تاچر و چه از جانب بقایای چپ و اپوزیسیون بعنوان کلام اول و آخر و هدف غائی تبیین میشد. بسیاری ایراد شوری را در کمبود دمکراسی جستجو کردند و با تزییق دمکراسی به "سوسیالیسم" شان به این اردو پیوستند و بسیاری دیگر صاف و ساده خود را دمکرات و حقوق بشری نامیدند. نقد مارکسیستی دمکراسی در جامعیتی که منصور حکمت مطرح میکند از درافزوده های مهم او به مارکسیسم انتهای قرن بیستم است. بویژه امروز که از تجار و سرمایه داران اصلاح طلب و اپوزیسیون طرفدار رژیم تا سلطنت طلبان و قوم پرستان طرفداران پنتاگون خود را دمکرات و طرفدار دمکراسی معرفی میکنند، و همینطور دمکراسی موشک کروز اسم رمز تهاجم تروریستی به هر گوشه جهان است، طبقه کارگر و گرایش کمونیستی آن باید درک روشنی از دمکراسی داشته باشد. کمونیسم و مارکسیسم بدهی ای به دمکراسی و تبیین بورژوازی از آزادی ندارد و بدرجه ای آزادیخواه هست که چهارچوبهای دمکراسی را پشت سر بگذارد. این مطلب مهم را در چند شماره نشریه یک دنیای بهتر منتشر میکنیم. در این شماره قسمت دوم آن را مطالعه کنید. سردبیر.

## دموکراسی:

## تعابیر و واقعیات ...

که با تاجریسم و گل کردن مکتب اقتصادی مانترایسم به جریان مسلط در دهه ۸۰ تبدیل شد، به کمال میرسد. لیبرالهای به اصطلاح متمدن تر و انسان تر در اروپا و آمریکا که جناح مرکز در سیاست در این کشورها را تشکیل میدهند، آنهایی هستند که بخشا تحت فشار سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی، که سنت های سیاسی اصلی اروپای قاره در تمایز با انگلستان بودند، مقوله آزادی منفی را تا نتیجه نهایی و افراطی آن دنبال نمیکند. در این مکاتب دیگر، آزادی نه فقط به عدم وجود موانع بیرونی و مقررات محدود کننده، بلکه به وجود امکان مادی و معنوی برای انتخاب فردی ربط پیدا میکند. همه ما در این دنیا اجازه داریم خیلی کارها را بکنیم که هرگز امکان مادی و یا شناخت و اطلاعات کافی برای دست زدن به آنها را پیدا نمیکنیم. این وجه مقوله آزادی، یا اصطلاحاً "آزادی مثبت"، یعنی برخورداری از امکان انتخاب آزادانه، جزو سیستم فکری لیبرالیسم نیست و اساساً میراث سنت های جامعه گرا و سوسیالیستی است. عروج سوسیال دموکراسی و دولت رفاه بخشا این جنبه را در فرهنگ سیاسی جوامع پیشرفته غربی برای دوره ای تقویت کرد. این قرار بود مبنای سرمایه داری "با چهره انسانی" باشد. شاید برای خیلی از تحصیل کردگان و روشنفکران جوامع عقب مانده این آن وجهی بوده است که به نظام سیاسی در اروپای غربی، و به این اعتبار به مقوله دموکراسی که فی نفسه ربط مستقیمی به این "چهره انسانی" ندارد جذابیت میداد.

لیبرتاریانیسم به رهبری جریان تاجر، بر متن معضلات اقتصادی سرمایه داری رفاه در دهه هشتاد، پایه این سیستم را، دقیقاً با استناد به مقوله "حکومت مردم" و با گرفتن رای مردم، به لرزه انداخت.

**انترناسیونال:** آیا به این ترتیب نمیشود گفت که مقوله آزادی مثبت، که بنظر میرسد برای امکانات برابر افراد و مسئولیت جامعه و آگاهی جا باز میکند، نقطه عزیمت بهتری برای تعریف آزادی سیاسی است؟

**منصور حکمت:** همانطور که قبلاً گفتم بنظر من نفس این تفکیک بعنوان یک تعریف پایه ای در شناخت مقوله آزادی اعتبار چندانی ندارد. در تحلیل نهایی، و همینطور در عمل سیاسی جامعه تاکنونی، سنت لیبرالیسم انگلیسی و سنت سوسیال دموکراتیک اروپا، هر دو نشان داده اند که به یکسان میتوانند آزادی واقعی انسانها را تحریف کنند، به یکسان میتوانند تحت لوای ایجاد رژیم سیاسی آزاد یک انقیاد بنیادی تر طبقاتی در جامعه و یک بیحقوقی سیاسی مشهود در سطح عمومی را سازمان بدهند. آزادی مثبت و منفی هر دو در چهارچوب یک درک بورژوازی از انسان و آزادی انسان و بر متن یک جامعه تقسیم شده به طبقات تعریف میشوند. نبود موانع سیاسی و حقوقی برای اعمال اراده آزاد جامعه قبلاً انسانها را به دو طبقه حاکم و فرودست تبدیل کرده معنایی جز آزادی بی مهار طبقه حاکم در تاخت و تاز علیه طبقه کارگر و امتیزه بودن و دست و پا بسته بودن مطلق افراد طبقه فرودست در مقابل شرایط اجتماعی و اقتصادی ای که تغییرشان کاملاً از حیطه اراده آنها خارج بنظر میرسد، ندارد. آزادی منفی لیبرالیسم به این ترتیب، حال هر نقشی در برابر سلطنتهای مطلقه قرون گذشته داشته است، در دنیای امروز با

هر ملاک آزادیخواهانه جدی مقوله ای مخدوش و بی اعتبار است. "آزادی مثبت"، از طرف دیگر، ایجاب میکند که یک نهاد و یک مرجع اجتماعی وجود داشته باشد که نیازهای مادی و معنوی انسانها را برای داشتن شانس انتخاب آزادانه در قلمرو سیاسی و مدنی تفسیر کند. چقدر سواد و چه نوع سواد لازم است تا انسان بتواند در یک انتخابات تصمیم واقعا آزادانه خود را بگیرد؟ چقدر اطلاعات و چه نوع اطلاعاتی لازم است تا آدم بتواند آزادانه تشخیص بدهد در قبال فلان سیاست دولت، از اعلام جنگ تا سیاست مالی، کجا میایستد؟ طول و عرض مسکنی که اجازه میدهد آدم در محدوده آن حق "طبیعی" خود مبنی بر داشتن یک حریم شخصی غیر قابل تعرض را جامعه عمل ببوشاند، چیست؟ چه بخشی از روز فرد میتواند به کار اختصاص یابد بدون آنکه خدشه ای بر حق طبیعی هر فرد در پرداختن به نیازهای معنوی و عاطفی اش وارد بشود؟ مقوله آزادی مثبت، و سوسیالیسم بورژوازی، سنتا پای دولت را بعنوان مسئول تامین این حداقل ها، و لاجرم مرجع تشخیص اندازه ها و حد نصابها، به میدان کشیده است. اما فراموش نکنید که جامعه فی الحال طبقاتی است و دولت دولت بورژوازی است. بنابراین همه چیز در این خلاصه میشود که محدودیتهای بورژوازی بر حقوق و آزادیهای مردم اینبار نه توسط قوانین کور بازار، بلکه توسط نهاد دولت اعمال میشود. تحت پوشش مصون داشتن فرد از بی حقوقی ناشی از عملکرد خودبخودی سرمایه داری و بازار، اینجا قالب زدن رسمی نحوه زندگی و طرز تفکر و انتخاب انسانها توسط نهادهای سیاسی و فرهنگی جامعه بورژوا در پیش گرفته میشود.

بعلاوه، بخاطر بیابوریم که چگونه، بخصوص با انقلاب انفورماتیک و الکترونیک چند دهه اخیر، رسانه های جمعی و ژورنالیسم رسمی بار اصلی تمیق و تهدید مردم را، که قبلاً کار کلیسا و ارتش و پلیس بود، به اشکال مدرن تر و "بدون دخالت دست" بر عهده گرفته اند. تحت لوای دسترسی به اطلاعات برای

تصمیم گیری آزادانه و صحیح، که یک شرط در تعریف آزادی مثبت است، رسماً سوء اطلاعات را به جزء لاینجزای زندگی مردم تبدیل کرده اند. صفحه تلویزیون تان هرچه بزرگتر، اختیار و اراده سیاسی تان به همان درجه دست سازتر و توخالی تر. محصول عملی این مکاتب در قبال امر آزادی کمتر از مدل لیبرالی خالص ترسناک نیست. در کشورهایی که سوسیالیسم بورژوازی در اشکال مختلف دست بالا داشته، شوروی سابق یا اروپای شمالی برای مثال، فرد ایمن تر و مطمئن تر است، اما به همان درجه به دولت بورژوازی وابسته تر و در زندگی خود از آن متأثرتر است. اختیارات حقوقی دولت بورژوازی در دست بردن به پارامترهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی زندگی مردم وسیع تر است. دولت رابطه ای قیم مآب با توده کارکن جامعه برقرار میکند که به آن امکان میدهد بدرجه زیادی حرکت آنها را در مبارزه طبقاتی مشروط کند. در این جوامع فرد بی چهره تر و قالب زده شده تر است. بشدت در مقابل "حقایقی" که از بالا صادر میشوند، روش زندگی ای که بنامش رقم زده میشود و سناریوهای سیاسی و اقتصادی ای که جلوی گذاشته میشود بی دفاع و تسلیم است. مادام که جامعه طبقاتی است، مادام که دولت و ایدئولوژی حاکم بورژوازی و ابزار سیادت طبقه بورژواست، مکاتب بورژوازی هر تعریفی از آزادی بدهند جزئی از مکانیسم و دم و دستگاه محدود کردن آزادی توده مردم کارکن در جامعه اند. نمیتوان طبقه حاکمه داشت و آزادی سیاسی واقعی هم داشت. جامعه طبقاتی نمیتواند جامعه ای آزاد باشد. در این شک نیست که در سیستمهای پارلمانی، فرد با انتخابهای سیاسی روبرو میشود و یا مخیر است به این یا آن شکل در حیات سیاسی جامعه دخالت کند. و باز تردید نیست که فرد مخیر است که در محدوده انتخابهایی که در مقابلش قرار میگردد آزادانه آنچه را مایل است انتخاب کند. مشکل اینجاست که در جامعه طبقاتی خود انتخابهای سیاسی ای که

## دموکراسی: تعبیر و واقعیات ...

جلوی افراد قرار میگیرد، خود مجراهایی که برای دخالتگری سیاسی جلوی او باز میشود، با ملاک آزادی واقعی انسان، قلابی و بی اعتبار است. بدوا من و شما را بعنوان صرب و کروات و عرب و کرد و مسلمان و مسیحی و سفید پوست و سیاه پوست، زن و مرد، شاغل و یا بیکار و غیره تعریف میکنند، بدوا خودآگاهی و هویت هر یک از ما را بعنوان یکی از احاد یک قوم، نژاد، مذهب و کشور معین و یا عضوی از یک گروه اجتماعی معین تعریف میکنند، بعد این انتخاب "آزاد" را جلوی ما، یعنی این مخلوقین زبان بسته ایدئولوژی حاکم، میگذارند که حال بعنوان یک عده انسان متعصب و تحریک شده و ترسیده می خواهیم با ملت و یا نژاد بغل دستی دشمن خونی باشیم یا صرفا رقیب اقتصادی. بدوا صحنه سیاسی جامعه را بصورت مسابقه پارلمانی احزاب چپ و راست بورژوایی، زیر سایه سنگین رسانه ها و دستگاه های عقیده سازی طبقه حاکم، میچینند و بعد از ما میخوانند، آنهم نه با اصرار، که هر چند صباح به یکی از آنها رای بدهیم. وجود رفراendum استقلال لیتوانی، رفراendum رد و قبول پیمان ماستریخت، انتخابات الجزایر و امثالهم البته نشان وجود دموکراسی و اختیار فردی است. اما نفس انتخابهایی که جلوی مردم قرار میگیرد اسارت آور است.

**انترناسیونال:** قبلا به مقوله دموکراسی غربی اشاره کردید و گفتید که باید تفاوت های این مفهوم با دموکراسی لیبرالی را شناخت. در مورد این بیشتر توضیح بدهید.

**منصور حکمت:** برخلاف دموکراسی لیبرالی یا لیبرالیسم و پارلمانتاریسم و غیره، "دموکراسی غربی" مقوله ای است فاقد یک نقطه رجوع فلسفی و تئوریک. این مقوله محصول یک کشمکش سیاسی مشخص در تاریخ معاصر یعنی رقابت بلوک های غرب و شرق و وجود جنگ سرد میان آنهاست. مقوله دموکراسی غربی در درجه اول نه به یک نظام، بلکه به یک بلوک سیاسی اشاره میکند. این عبارت را ماشین ایدئولوژیکی غرب، و در درجه اول سیاستمداران غربی، در رقابت علیه شرق و سیستم اقتصادی و سیاسی حاکم در بلوک شرق بکار برده اند. قبلا این را بگویم که در این چند سال اخیر با بالا گرفتن تب هویت غربی و هویت اروپایی و بخصوص با سقوط شرق مقوله دموکراسی غربی تاحدودی از نظر محتوایی تدقیق شده است. پیش از این، تعلق یک کشور به اردوی دموکراسی غربی، که قبلا جهان آزاد اطلاق میشد، لزوما نه به معنی اروپایی و آمریکایی بودن کشور مربوطه بود و نه پارلمان داشتن و قانونی بودن حکومت آن. نفس تعلق به اردوی غرب با درجه ای اغماض برای اطلاق این عنوان به یک کشور کافی

بنظر من شرط لازم آزادی، انقلاب علیه انقیاد طبقاتی و استثمار طبقاتی است. جامعه نابرابر، جامعه ای که نابرابری را بعنوان یک مشخصه اساسی خود بازتولید میکند، نمیتواند ظرف آزادی و اختیار انسان باشد. دموکراسی لیبرالی و نظام پارلمانی، هر مفهومی از آزادی هم که پشتوانه نظری آن را تشکیل بدهد، رژیم سیاسی ای برای

بنظر میرسید. دموکراسی غربی یک پراوتیک سیاسی معین نبود، بلکه اعلام جانبداری از یک سلسله معیارها و ارزشهای بنیادی سیاسی و فرهنگی، و از آن مهمتر اقتصادی، بود که آمریکا و اروپای غربی سبیل ها و مدافعان اصلی آن بودند. محور اساسی این مفهوم به این ترتیب تقدس مالکیت خصوصی و تعلق به اردوی غرب در جنگ سرد تا حد تعلق به یکی از پیمانهای نظامی وابسته به آمریکا بود. واضح است که مدلهای سیاسی آمریکا و اروپای غربی پارلمانی بود و از لیبرالیسم تاثیر پذیرفته بود. اما راجع به اسرائیل و ایران سلطنتی و فیلیپین و ژاپن و شیلی و یونان و ترکیه و امثالهم، یعنی اعضاء افتخاری و یا علی البدل دنیای دموکراسی غربی، با همین اطمینان خاطر این حرف را نمیشد زد. خلاصه حرفم اینست که مقوله دموکراسی غربی بیشتر ابزاری در جدال سیاسی و ایدئولوژیکی میان دو بلوک بود تا مفهومی در حقوق و تئوری سیاسی.

اما همانطور که گفتم امروز این مفهوم دارد محتوای تئوریک تری پیدا میکند. البته هنوز هم این مقوله بیش از آنکه اشکال و ساختارها و نرم های سیاسی ای را توصیف کند، نوع مشخصی از "تمدن" و سطح زندگی و "فرهنگ" را تداعی میکند. دموکراسی غربی معرف نوع مشخصی از زندگی است و نه صرفا یا لزوما یک رژیم سیاسی خاص. بنظر میرسد که امروز مفسرین سیاسی غربی عمدتا مقوله دموکراسی غربی را برای سرمایه داری های پیشرفته صنعتی با سطح بالای مصرف، کشورهایی که در آن سنتهای عقب مانده قومی و ملی و مذهبی تابع فرهنگ فردگرایانه و رقابتی سرمایه داری صنعتی قرار گرفته است، و بخصوص ایدئولوژی بورژوایی به آنچنان نیروی مادی ای تبدیل شده باشد که بتواند تلاطم های سیاسی و فرهنگی حاد در این کشورها را کنترل کند، بکار میبرند. هندوستان هر قدر هم پارلمانش پارلمان باشد و انتخاباتش کم تقلب، با این سر و وضع مردمش و جدالهای قومی و مذهبی که سرپایش را گرفته است نمونه "دموکراسی غربی" محسوب

نمیشود. اما ژاپن، حتی اگر تمام سیاستمدارانش نوچه گانگسترها و جیره خوار کمپانی ها باشند، یک جزیره دموکراسی غربی در شرق دنیا محسوب میشود. تایوان و کره جنوبی هم احتمالا به همین ترتیب. بنظر من مقوله دموکراسی غربی از این نظر جالب است که به ما نشان میدهد که "بالا" از دموکراسی چه میخاهد و به اسم دموکراسی چه میسازد. این مقوله خیلی جدی تر و واقعی تر از اسطوره دموکراسی است که روشنفکران لیبرال جامعه، چه در عالم سیاست و چه در آکادمی ها، بخورد مردم میدهند.

**انترناسیونال:** اساس انتقاد مارکسیستی به دموکراسی لیبرالی و پارلمانی بعنوان چهارچوبی برای پیاده شدن عملی آزادی سیاسی در جامعه چیست؟

**منصور حکمت:** بعدا در مورد مقوله آزادی قدری اثباتی تر چند کلمه ای میگویم. اما در مورد مدل دموکراسی لیبرالی اولین نکته ای که باید مورد توجه قرار بگیرد اینست که علیرغم اینکه لیبرالیسم و اندیشه دموکراسی پارلمانی مانند همه اشکال ایدئولوژی و تئوری اجتماعی بورژوایی میکوشد پایه و بار طبقاتی خود را پنهان کند و بعنوان اصول و حقایق عام و "بشری" ظاهر بشود، محتوای طبقاتی و جایگاه آن در سازماندهی حاکمیت بورژوایی به سهولت قابل مشاهده است. همانطور که گفتم، لیبرالیسم یک ایدئولوژی مشتق از مالکیت بورژوایی و مدافع مالکیت بورژوایی است. لیبرالیسم ترجمه مکانیسم بازار و ملزومات آن به زبان تئوری سیاسی و حقوق است. دموکراسی لیبرالی با پارلمان و انتخابات و غیره آن، یک نظام و روبنای سیاسی جامعه ای است که مشخصات بنیادی آن از نظر رابطه بخشهای مختلف جامعه با قدرت سیاسی در سطح پایه ای تری تعیین شده است. ایدئولوژی حاکم، ماهیت قدرت سیاسی را

## دمکراسی: تعابیر و واقعیات ...

تعیین نمی‌کند بلکه از آن مایه می‌گیرد و آن را توجیه می‌کند. دموکراسی لیبرالی به مردم در امر دولت و قدرت سیاسی نیست، بلکه توجیه و پوششی برای اعمال قدرت یک طبقه، یک اقلیت، بر جامعه است. ضامن مصونیت حقوق بنیادی انسانها، چه جمعی و چه فردی، در برابر دست اندازی ها و خودکامگی های صاحبان قدرت نیست، بلکه مقررات و موازینی برای نحوه مشروع انکار و یا سلب این حقوق است. دموکراسی مفهومی است مربوط به مشروعیت دولت، و نه استقرار آن و یا تعیین کارآتر سیاسی آن. دولت دموکراتیک دولتی است که مشروعیت و قانونیت اش را از رای مردم می‌گیرد. اما نفس وجود دولت، قدرت آن، منافی که دنبال میکند و طبقه ای که آن را در دست دارد از طریق رای و پارلمان تعیین نمیشود و از طریق پارلمان محفوظ داشته نمیشود. این دیگر خارج پروسه دموکراتیک در متن مبارزه وسیع تر طبقاتی و با ابزارهای متفاوتی انجام میشود.

دمکراسی لیبرالی فرمولی است برای مشروعیت بخشیدن به حاکمیت فی الحال مستقر بورژوازی و پنهان کردن خصلت طبقاتی آن - اما نفس این حاکمیت است که ناقض آزادی و متناقض با آزادی است. دموکراسی لیبرالی، و با هر مکتب سیاسی دیگری که چهارچوب فکری و اداری این حاکمیت باشد، به همین اعتبار با آزادی بیگانه است. پارلمان، قانون اساسی، سنت ها و قوانین لیبرالی و غیره حتی در تکامل یافته ترین دموکراسی های غربی هم ارکان قدرت سیاسی و ظرف اصلی مادیت یافتن آن نیستند. حاکمیت بورژوازی اساسا به اعمال خشونت و یا تهدید به اعمال خشونت علیه مردم متکی است. سرکوب، ارباب و تحمیق

محور حکومت بورژوازی است. نیروی مسلح سرکوب، اعم از ارتش و پلیس علنی یا نهادهای سرکوب مخفی، دادگاهها و زندانها و کل سیستم محاکمه و مجازات، اینها کانالهای اصلی اعمال قدرت و ضامن حفظ آن هستند. تصمیمات سیاسی اصلی در آرایش های محفلی و کانونی متنوع طبقه حاکمه، و از طریق نهادها و مراجع غیر رسمی بورژوازی گرفته میشود که شغل وکالت مجلس بخودی خود حتی جوازی برای خیر شدن وکیل مربوطه از فعل و انفعالات آنها، تا چه رسد به شرکت در آنها، نیست. مجلس حتی در بسیاری موارد ابزار اصلی خوراندن این سیاستهای مصوب به مردم در نظام دموکراتیک هم نیست. این اساسا کار رسانه ها و دستگاههای تبلیغاتی طبقه حاکم است.

تا آنجا که به حقوق پایه مردم مربوط میشود، دوام و بقاء اینها ربط مستقیم با فراغ خاطر و تحمل اقتصادی و سیاسی بورژوازی دارد. هیچ دموکراسی ای در دنیا نیست که مفهوم "وضعیت فوق العاده" و حکومت نظامی و لغو حقوق مدنی در قوانین و یا سنت حقوقی آن تعیین نشده باشد. هیچکس نباید یک لحظه هم در این تردید کند که حتی در صورتیکه برای مثال در یک انتخابات معمولی در کشوری مثل انگلستان جناح چپ خود حزب کار (کارگر) سرکار بیاید، شمارش معکوس برای دخالت ارتش و پلیس مخفی برای سرنگونی قهری و ماوراء قانونی دولت مربوطه از همان لحظه پایان انتخابات شروع میشود. خاصیت این پادشاه ها و ملکه هایی که در

کاخهای دموکراسی غربی به هزینه گزاف ترشی انداخته شده اند اینست که در روز مبادا بعنوان سمبل های غایبی کشور و میهن و ارتش علیه "سوء استفاده چپ" از دموکراسی به میدان بیایند. منظوم اینست که مورد مصرف دموکراسی لیبرالی حتی بعنوان یک قالب فرمال حقوقی برای حاکمیت بورژوازی و یا ضامن حقوق فردی و مدنی، محدود به دوره های متعارف و غیر بحرانی است. در دوره بحرانی، در دوره ای که کشمکش طبقاتی حاد میشود و پیروزی سوسیالیستی طبقه کارگر حتی بصورت یک تهدید بالقوه برای طبقه حاکم مطرح میگردد، این بساط یک شبه جمع میشود.

نظام پارلمانی بهرحال یک مکانیسم غیر مستقیم دخیل شدن مردم است. نه مردم، بلکه کسانی به نمایندگی آنها قرار است در حاکمیت دخیل شوند. این نماینده ها در نظام پارلمانی "نماینده مقید" نیستند، به این معنی که موظف به انعکاس تمایل انتخاب کنندگان خود در مورد موضوعات مختلف نیستند، بلکه نظر و رای خود را در پارلمانها و مجامع مقننه و غیره اعلام میکنند. بعبارت دیگر، مردم آنها را نه به نمایندگی و سخنگویی خود بلکه بعنوان جانشین خود در امر حاکمیت انتخاب میکنند. پروسه انتخابات به این ترتیب به معنی پروسه مشروعیت گرفتن دولت است و نه دخالت مردم در سیاست. و این، همانطور که قبلا گفتم، موضوع اساسی دموکراسی است: یعنی برقراری حکومتی که از نظر فرمال منبعت از مردم باشد. انتخابات این را برای طبقه حاکم تامین میکند. چند سال یکبار این مهر تأیید را میگیرند و پی کار خودشان میروند. رای دهنده، همانطور که قبلا در بحث دیگری توضیح داده ام، نه بعنوان آدم معین با نظر معین، که در فاصله دو انتخابات همچنان زنده است و حرف دارد، بلکه بعنوان یک واحد قابل شمارش در این سرشماری متناوب حضور بهم میرساند. نه کسی حرفش را میپرسد و میشوند، نه دست ایشان به جایی بند است و نه در مورد قوانینی که نمایندگان مربوطه در مورد زندگی او

تصویب میکنند تا چهار سال بعد که دوباره رای ناقابلش را در یک نوبت به صندوق بیاندازد کاری از دستش بر میآید. البته میتواند در این فاصله اعتراض کند، مشروط بر اینکه شهر را شلوغ نکند و اعتراض او محل امور متعارف جامعه نشود و مزاحمت جدی ای برای بورژوازی سیاستمدار و بورژوازی کاسب درست نکند. وگرنه، مانند معدنچی انگلیسی، صلاحیت خود را برای برخورداری از حقوق مدنی از دست میدهد.

**انترناسیونال:** به مدل پارلمانی از موضع مطالبه پیگیرانه تر دموکراسی ایرادات مختلفی گرفته میشود. مثل قابل عزل نبودن نمایندگان توسط انتخاب کنندگان، انحصار بورژوازی بر دستگاههای تبلیغاتی، پرخرج بودن امر شرکت در انتخابات بعنوان کاندید و بعضا حتی بعنوان رای دهنده، انتخاب شدن دولتهایی که عملا بخش کوچکی از مردم به آنها رای داده اند، چه بدلیل درصد پائین شرکت کنندگان در انتخابات و چه شکل معین تخصیص کرسی های پارلمانی برحسب آراء احزاب و غیره. اینگونه انتقادات به دموکراسی چه جایگاه و اهمیتی در بحث شما دارند؟

**منصور حکمت:** اینها انتقاداتی ریشه ای به این سیستم نیستند. برخی، مانند اعتراض به سیستم هایی نظیر انگلستان که در آن کرسی های پارلمان به نسبت مستقیم درصد آراء توزیع نمیشود، اساسا حتی انتقاد محسوب نمیشوند. بهرحال، خود متفکرین بورژوازی در راس دیگران این نواقص را با فصاحت تمام بحث میکنند و له و علیه این نکات با ارجاع به اصول دموکراسی و لیبرالیسم برای هم استدلال میاورند. ایراد اصلی، نکته ای که بنظر من محور نقد مارکسیستی به این سیستم است، جدا قلمداد شدن مساله دولت و قدرت سیاسی از اقتصاد سیاسی و مبارزه طبقاتی در جامعه و دادن تبیینی صرفا

## دمکراسی:

## تعابیر و واقعیات ...

حقوقی و اداری از دولت بورژوازی است. این تصویر که این مردم هستند، که، حال در یک پروسه کم یا بیش آزاد و منصفانه، با رای خود دولت را انتخاب میکنند، تصویری قلابی است. صاحب طبقاتی دولت قبلا بر مبنای تقسیم قدرت اقتصادی، بر مبنای حاکمیت سرمایه بر زندگی تولیدی و اجتماعی و بر مبنای موازنه ایدئولوژیکی جامعه و خودآگاهی مردم، تعیین شده است. مقدم به انتخابات و پارلمان، نیروی اعماب قهر مسلح بورژوازی برای حراست قهرآمیز این قدرت و این دولت سازمان یافته و وجود دارد. قوانین و حقوق جزایی، اعم از نوشته یا نوشته، در دفاع از قدرت بورژوازی و قدوسیت تصویر بورژوا از جامعه، و دادگاهها و زندانها برای تضمین اجرای آنها وجود دارد. انتخابات این را تعیین میکند که کدام جریان و حزب و مجموعه افراد، با کدام سایه روشن های برنامه ای و روشی، اداره این سیستم و تعیین اولویت های اجرایی آن را برای دوره ای برعهده میگیرند. انتقاداتی از این دست، که بهرحال از موضع دلسوزی بحال چپ مطرح میشود، علل اصلی ناکامی چپ رادیکال در نظامهای پارلمانی را میپوشاند و بر توهمات پارلمانی چپ بویژه در کشورهای اروپایی صحه میگذارد. علت اصلی اینکه چپ رادیکال در انتخابات بندرت به جایی میرسد برخلاف تصور منتقدین دموکرات دموکراسی پارلمانی، این نیست که پول ندارد تبلیغات کند، پروسه انتخابات دموکراتیک نیست و یا فرمول ریاضی تخصیص کرسی ها در رابطه با تعداد آراء به نفع احزاب بزرگ کار میکند و غیره. علت اینست که رای دهنده، و قبل از همه توده وسیع خود طبقه کارگر، تصویر واقعی تر و بی توهم تری از جایگاه انتخابات و پارلمان در زندگی شان دارند. میدانند که

انتخابات وسیله تغییرات بنیادی در جامعه نیست، میدانند که صاحب طبقاتی قدرت سیاسی از طریق انتخابات پارلمانی تعیین نمیشود، میدانند که حداکثر انتظار از پارلمان کمک به امر رفرفرم های موضعی است، میدانند که انتخابات بر سر بود و نبود سرمایه و سرمایه داری نیست، بلکه بر سر کم و زیاد شدن جزئی سهم آنها از امکانات جامعه موجود در دوره بعد است، میدانند که نتیجه انتخابات پارلمان تنها انعکاس کمابیش وفادارانه موازنه قوایی خواهد بود که فی الحال، بیرون پارلمان و بیرون دموکراسی، میان طبقات برقرار است. کارگر ممکن است آگاهانه دشمن سرمایه داری باشد ولی در انتخابات پارلمانی علی العموم نه به احزاب خواهان انقلاب علیه سرمایه، بلکه به جناح چپ خود بورژوازی رای میدهد. به حزبی که به زعم او اتفاقا میتواند موقعیت او را در رابطه با سرمایه ای که در حال کار است بهبود بدهد. اگر تغییرات بنیادی منتفی تلقی شده باشد (که نفس اجرای انتخابات و اصالت پارلمان و وجود اوضاع غیر انقلابی این را به مردم میفهماند) آنوقت خیلی طبیعی است که اقشار محروم که دیگر باید به رفرفرم رضایت دهند، به شخصیتها و احزاب اصلاح طلب خود طبقه حاکمه رای بدهند که به زعم آنها از امکان مادی به کرسی نشاندن آن اصلاحات برخوردارند. مشکل چپ این نیست که چرا تخصیص کرسی ها به نسبت مستقیم آراء نیست و چرا حزب تروتسکسیت سر کوجه امکان مساوی تبلیغ تلویزیونی ندارد تا بلکه یک نماینده در میان ۴۰۰ نفر را بخود اختصاص بدهد. مشکل اینجاست که

کارگر در اوضاع متعارف علی القاعده کسی را که از موضع انقلاب علیه سرمایه خواهد به مدت ۴ سال نماینده مجلس شود، وکیل خوبی برای دنبال کردن منافع روزمره اش از این مجرای خاص نمیبیند. مردم، مگر در دوره بحران انقلابی (که در آن حالت پارلمان هم دیگر مرجع قانون گذاری در یک جامعه با ثبات نیست، بلکه تریبونی برای آژیتاسیون و مانور سیاسی است) کاملا مقررات بازی پارلمانی را میدانند و رعایت میکنند. از اهم این مقررات یکی هم این است که برنده طبقاتی بازی از پیش معلوم است و در غیر اینصورت کل این بساط برچیده میشود.

**انترناسیونال:** به این ترتیب از نظر شما اینگونه اصلاحات در نظام پارلمانی آن را به تصویر مارکسیستی از آزادی نزدیک تر نمیکند.

**منصور حکمت:** مبحث آزادی از نقطه نظر مارکسیستی کلا در صفحه متفاوتی جریان پیدا میکند. موضوع دموکراسی "دولت مشروع" است. اما آزادی مقوله ای مربوط به فرم حکومت و رابطه فرد و دولت نیست، بلکه مربوط به نفس حکومت و وجود و عدم وجود دولت است. مفهوم گرهی در مبحث آزادی، طبقه و استثمار و سرکوب طبقاتی است. این منشاء دولت است. شرط آزادی واقعی انسان محو تقسیم طبقاتی، پایان استثمار بخشی از جامعه توسط بخشی دیگر، از میان رفتن مبنای سرکوب و سلب آزادی و در نتیجه زوال دولت بعنوان ابزار تحمیل منافع و حفظ برتری طبقاتی است. نظام پارلمانی نه فقط سرسوزنی به این مفاهیم نزدیک نمیشود، بلکه خود یکی از موانعی است که جامعه انسانی در مسیر آزادی کامل و واقعی باید از آن عبور کند. مفهوم آزادی در مارکسیسم تجزیه پذیر به قلمرو سیاست و اقتصاد و یا به جامعه و ذهن نیست. رهایی، یک رهایی کامل است. بیرونی و درونی. همان پروسه ای موانع بیرونی ای را که اراده آزاد انسانها را مانع میشوند از بین میبرد، از خود بیگانگی انسان و

تمام آن منافع مادی و معنویات واژگونه ای را که انسانها را به پذیرش اخلاقی نابرابری و انقیاد و قبول نقش سرکوبگر و سرکوب شونده سوق میدهد از میان میبرد. قوانین و نیاز به قوانین با هم از میان میروند. همان پروسه ای که برابری ایجاد میکند، نوع دوستی و احترام عمیق به سعادت و آزادی یکدیگر را بوجود میآورد. نمیتوان مزد بده دنبال سود و مزد بگیر مجبور به کار داشت و در قلمرو سیاسی آزاد بود. نمیتوان طبقات فرادست و فرودست داشت و تصب و جهالت و ستمگری و جنایت نداشت. آزادی واقعی تنها حاصل دگرگونی سوسیالیستی جامعه و خروج انسان از دوران توحش طبقاتی اش است. آزادی واقعی مفهومی اجتماعی و فراگیر است و نه صرفا حقوقی و اداری. به این اعتبار آزادی واقعی موضوع دموکراسی نیست زیرا بنیاد اجتماعی و اقتصادی بورژوازی، با فرض وجود سرمایه و سود و مزد و بازار و مالکیت خصوصی، به مشخصات روبنای سیاسی و اداری جامعه میپردازد.

**انترناسیونال:** آیا نقد شما به دموکراسی هیچ خصلت دورانی ندارد؟ منظورم اینست که آیا تاریخا پیدایش دموکراسی محملی برای گسترش آزادی واقعی انسانها نبوده است و یا هنوز نمیتواند در جوامعی چنین باشد؟ آیا انتقاد مارکسیست امروز به این تفکر و این نظام انتقادی به کهنه بودن آن است و یا به تناقض همیشگی و بنیادی آن با آزادی واقعی؟

**منصور حکمت:** به هر دو جنبه. بنظر من از این لحاظ انتقاد ما به لیبرالیسم و دموکراسی از نوع انتقاد ما به خود شیوه تولید سرمایه داری است. وقتی تولید کننده از وابستگی به زمین و از کنترل ارباب فئودال خارج میشود و به یک "کارگر آزاد" تبدیل میشود که میتواند نیروی کارش را آزادانه بفروشد، این یک پیشرفت

# رادیو ماهواره ای ۲۴ ساعته یک دنیای بهتر

به اطلاع میرسانیم که رادیو ۲۴ ساعته "یک دنیای بهتر" برنامه های آزمایشی خود را از طریق ماهواره و اینترنت از ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۰ برابر با ۲۴ تیرماه ۱۳۸۹ آغاز کرده است. لطفا مشخصات رادیو را به اطلاع عموم برسانید و ما را از کیفیت پخش مطلع کنید.

مشخصات رادیو ماهواره ای یک دنیای بهتر:

**Satellite: TelStar 12**

**Transponder: 10**

**Horizontal: QPSK 2/3**

**Symbol Rate: 19279**

سایت رادیو:

**<http://www.wupradio.org>**

ای میل رادیو:

**[1917@wupradio.org](mailto:1917@wupradio.org)**

برنامه های حزب اتحاد کمونیسم کارگری هر شب ساعت ۹ به وقت تهران از کانال رادیو یک دنیای بهتر پخش میشود.

به صدای حزب، صدای کارگران کمونیست، صدای آزادیخواهی و برابری طلبی زنان و نسل جدید، صدای متعهد به حقیقت و مقابله با خرافات و ارتجاع سیاسی، صدای مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد یک جامعه آزاد و خوشبخت سوسیالیستی گوش کنید و شنیدن آن را به دوستانتان توصیه کنید.

## مجمع عمومی کارگری



کارگران در اعتراضات جاری به مجمع عمومی متکی شوید! مجمع عمومی ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر توده کارگران است! جنبش مجمع عمومی کارگری را تقویت و گسترش دهید!

ویدئو بلاگ آذر ماجدی و علی جوادی را در باره مسائل سیاسی ایران و جهان ببینید!



[www.wupiran.org](http://www.wupiran.org)  
[www.wupiran.net](http://www.wupiran.net)

جهان بدون فراخوان سوسیالیسم،  
بدون امید سوسیالیسم، بدون  
"خطر" سوسیالیسم، به چه  
منجلابی تبدیل میشود!

منصور حکمت

## دمکراسی:

## تعابیر و واقعیات ...

تاریخی است. اما هیچکس مفهوم "کارگر آزاد" را، که در واقع به معنی انسان فاقد مالکیتی است که ناگزیر به فروش نیروی کار خویش است، با آزادی واقعی انسانها در قلمرو اقتصادی اشتباه نمیگیرد. پیدایش دمکراسی و برقراری حقوق مدنی ای در راستای اصول لیبرالی، و پیدایش مقوله فرد و شهروند بعنوان مبنای فرمال کسب مشروعیت حکومت، یک پیشرفت تاریخی در برابر حکومتهای مطلقه بود، اما این در قیاس با آزادی واقعی، و تصویری که جنبش سوسیالیستی، با همه توهمات و ناروشنی هایش، همزمان با آن از آزادی واقعی میدهد، عقب مانده است.

سوسیالیسم و دمکراسی ایده هایی بوده اند که در طول تاریخ سرمایه داری دوشادوش هم وجود داشته اند و رشد کرده اند. دو جنبش در کنار هم و رقیب با هم و البته در بسیاری موارد در امتزاج با هم. به این اعتبار انتقاد سوسیالیستی از دمکراسی و آلترناتیو سوسیالیستی به دمکراسی به اندازه خود دمکراسی قدمت دارد.

دمکراسی امروز دیگر خود را بعنوان آنتی تز فئودالیسم و سلطنت مطلقه و حکومت مذهبی تعریف نمیکند، بلکه صاف و ساده سد دفاعی بورژوازی در برابر آزادی خواهی کارگری و انتظارات آزادیخواهانه ملهم از سوسیالیسم در جهان امروز است.

انتقادات محتوایی سوسیالیسم به دمکراسی، که در واقع انتقاد به تلقی و تعریف بورژوازی از آزادی و از دولت و روبنای سیاسی در سرمایه داری است، صد و پنجاه سال قبل همانقدر موضوعیت داشت که امروز.

این تصور که برقراری دمکراسی، با تعبیری که من در این بحث از آن دارم، در برخی جوامع امروز هنوز میتواند محملی برای گسترش آزادی انسانها باشد، بنظر من خام

ادامه دارد ...

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!